

میل جنسی، دوست‌داشتن و عشق



"دلدادگان" (Les Amants)، ۱۹۲۸، رن‌گروغن روی بوم، از رنه مگریت (René Magritte)، نگارگر نامدار بلژیکی

سرنوشتارها

۱. گونه‌های دلبستگی از دیدگاه فروید

- برنهادگزینیِ خودشیفته
- دوگانگیِ دوست‌داشتن و کششِ جنسی
- خوارشماریِ برنهادِ جنسی

۲. میل جنسی و عشق از دیدگاه لکان

- عشقِ خودشیفته
- دوست‌داشتن
- برنهادِ میلِ جنسی و برنهادِ عشق
- عشق و مانندنامی "بودِ زیرنهاد"^۱
- عشق، جایگزینی برای "نیستیِ هم‌آمیزیِ جنسی"
- عشق، چون رخداد

1. Fr. : l'être du sujet. En.: the being of the subject. D.: Sein des Subjekts. Pers.: بودِ زیرنهاد
"بودِ زیرنهاد" از دیدگاه لکان همان کم‌ازبود (manque-à-être) است؛ آنچه از "بود"، به‌هنگام آهی‌واپس‌رانی بیرون می‌افتد.

در این نوشتار، پس از نگاهی کوتاه بر نگره‌های فروید در زمینه‌ی رفتار جنسی، به بررسی فرایافتهایی چون میل جنسی^۱، دوست‌داشتن و عشق^۲ در آموزه‌های لکان خواهیم پرداخت. اماچ ما، نه پیش‌نهاد واکاوی بی‌کموکاستی از پدیده‌ی عشق و گونه‌های رفتار جنسی، بلکه بیشتر آشناسازی خواننده‌ی پارسی‌زبان با نگره‌های این دو نگره‌پرداز روانکاوی است. همچنین شایان یادآوری است که در این چکیده چندان به تاریخچه‌ی پدیدآمدن فرایافتها در کارآورد این دو اندیشمند رویداشتی نخواهیم داشت.

۱. گونه‌های دلبستگی از دیدگاه فروید

در پاسخ به خبرنگاری که از او درباره‌ی عشق پرسیده بود، فروید می‌نویسد:

«اگر بخواهم در نگاهی فراگیر از چیستی عشق بنویسم، بایستی بگویم که تاکنون گستاخی پرداختن به آن را نداشته‌ام. از این گذشته، بر این باورم که دانش ما در این زمینه بسنده نیست.»^۳ (۱۹۲۶)

بااین‌همه، در بسیاری از نوشته‌های فروید می‌توان به پژوهش‌هایی درباره‌ی گونه‌های دلبستگی و ریشه‌های آن‌ها برخورد، به‌ویژه در چهار نوشتار زیر:

- گونه‌ای ویژه از برنهادگزینی نزد مردان (۱۹۱۰)
- گرایش فراگیر به خوارداشت در پهنه‌ی عشق (۱۹۱۲)
- درآمدی بر خودشیفتگی (۱۹۱۴)
- پرهیزی^۴ باکرگی (۱۹۱۸)

در خوانشی که از این نوشتارها خواهیم داشت، با چند نکته‌ی کلیدی آشنا می‌شویم:

برنهادگزینی خودشیفته

در «درآمدی بر خودشیفتگی» (۱۹۱۴) می‌خوانیم که دلبستگی آدمی تنها دو برنهاد نخستینی دارد: خودش و زنی که او را تیمار می‌کند یا مردی که از او پشتیبانی می‌کند. ازاین‌رو، چهارگونه برجایش^۵ کامرانه‌این^۶ داریم. سه‌گونه‌ی آن خود فرد را برمی‌گزینند: ما آنچه هستیم را دوست داریم؛ ما آنچه پیش‌تر بوده‌ایم را دوست داریم و ما آنچه در آینده می‌خواهیم باشیم را دوست داریم. در گونه‌ی چهارم، کسی را برمی‌گزینیم که یا ما را تیمار می‌کند و یا آرامش و آسایش ما را فراهم می‌سازد. فروید سه‌گونه‌ی نخست را "دلبستگی خودشیفته" می‌نامد و گونه‌ی چهارم را "دلبستگی کژآونگین"^۷. ولی همان‌گونه که می‌بینیم، دلبستگی کژآونگین نیز ریشه در دلبستگی به خود دارد. هنگامی که فروید از عشق می‌نویسد، بیشتر واژه‌ی Verliebtheit را به‌کار می‌برد که بوارون Liebe، نه بر "عشقی معمولی" که بر آنچه پس از او لکان دلبستگی "مهرآکین"^۸ می‌نامد اشاره دارد: گونه‌ای از دلبستگی پرشور و پتایشی^۹ که نه مایه‌ی آرامش، که مایه‌ی رنجوری است.

1. Fr. : désir. En.: desire. D.: Begierde. Pers.: آرزو ؛ آرزو ؛ آرزومندی

یادآوری می‌کنیم که واژه‌ی désir در فرانسوی می‌تواند به‌معنای "میل"، "کشش جنسی"، "آرزو" یا "آرزومندی" باشد.

2. Fr. : amour. En.: love. D.: Liebe. Pers.: عشق

۳. این نامه را می‌توان در گردآیه‌ی کارآورد شماره‌ی ۱۸ فروید یافت.

4. Fr. : tabou. En.: taboo. D.: Tabu. Pers.: پرهیزه

5. Fr. : fixation. En.: fixation. D.: Fixierung. Pers.: برجایش

6. Fr. : libidinal. En.: libidinal. D.: libidinal. Pers.: کامرانه‌این

7. Fr. : anacritique. En.: anacritic. D.: ananklitisch. Pers.: کژآونگین

8. Fr. : hainamoration. En.: hainamoration. D.: Hainamoration. Pers.: مهرآکین

9. Fr. : passionné. En.: passionate. D.: leidenschaftlich. Pers.: پتایشی

دوگانگی دوست داشتن و کشش جنسی

فروید در کار بالینی خود درمی‌یابد که شماری از مردان دچار دوگانگی در رفتار جنسی‌اند: هنگامی که دوست می‌دارند، کشش جنسی چندانی به معشوق ندارند و هنگامی که به زنی کشش جنسی دارند، چندان دوستش نمی‌دارند. در «گرایش فراگیر به خوارداشت در پهنه‌ی عشق»، فروید می‌نویسد که مردان برای کامیابی جنسی از زنان، گرایش به خوارش‌مردن آنان دارند. اگر زن دلخواه به‌گونه‌ای با مادر همانند باشد، پرهیزی خویشین‌آمیزی^۱، ناخودآگاه سدی در برابر کامیابی جنسی خواهد ساخت. فروید بر این باور بود که دوست‌داشتن و کشش جنسی دو گرایش ناهمسان‌اند که در پیوند عاشقانه‌ی بهنجار درهم می‌آمیزند.

خوارداشت برنهاد جنسی

از دیدگاه فروید، کاستن ارزش برنهاد جنسی بهترین شیوه‌ای است که شماری از مردان برای رویارویی با گونه‌ای از ناتوانی جنسی که ریشه در انگارش^۲ خویشین‌آمیزی دارد به کار می‌برند. ولی هم‌زمان خویشان و کسانی که یادآور آنانند، ارجمند و والا پنداشته می‌شوند. از این‌رو، در شماری از ناتوانی‌های جنسی، مردان تنها به کسانی کشش دارند که برای آنها یادآور خویشان‌شان نباشند. رفتار جنسی چنین مردانی میان "عشق زمینی" و "عشق آسمانی" در نوسان است؛ یعنی میان آنچه معمولاً تنکامه (Eros) و عشق مینوی (Agapé) خوانده می‌شود. فروید گونه‌هایی از سردمزاجی جنسی را نیز با انگارش ناخودآگاه خویشین‌آمیزی، چه در زنان و چه در مردان، پیوسته می‌داند. چنین کسانی، گرچه ناتوانی جنسی ندارند، از هم‌آمیزی جنسی خشنود نمی‌شوند. فروید حتی می‌نویسد که مردان، هنگامی که بیش‌از اندازه زنی را ارج نهند، از هم‌آمیزی جنسی با او چندان لذت نمی‌برند.

از دیدگاه او، برای داشتن زندگی زناشویی سالم، مرد بایستی از "والاشماری" بیش‌از اندازه‌ی زن دست بردارد و از کشش ناخودآگاه خود به خویشان آگاه گردد. به‌دیگرسخن، برای چیره‌شدن بر انگارش ناخودآگاه خویشین‌آمیزی، بایستی دوگانگی والاشماری و پست‌شماری برنهاد را کاهش داد. فروید می‌نویسد که زنان کمتر به پست‌شماری مردان نیاز دارند، چراکه همچون مردان نیاز به والاشماری برنهاد ندارند.^۳

نزد زنان، سرکوب اجتماعی رفتار جنسی، میل جنسی را تا سال‌ها در چهارچوب انگارش نگاه می‌دارد. در روان آنان، کرد^۴ جنسی پُرگاه با بازداري پیوند می‌خورد و از این‌رو، حتی هنگامی که واقعیت در چهارچوبی قانونی امکان آن را فراهم می‌آورد، زنان کشش اندکی به هم‌آمیزی جنسی دارند. با این‌همه، در درون هماوندی‌ای^۵ پنهانی و نازوا، توان رفتار جنسی را باز می‌یابند. به‌دیگرسخن، فروید هنجارمندسازی رفتار جنسی زنان از سوی جامعه را یکی از انگیزه‌های سردمزاجی آنان می‌داند.

۲. میل جنسی و عشق از دیدگاه لکان

در سال‌های نخستین آموزه‌هایش، لکان بیشتر به بازخوانی فرایافت دلباختگی^۶ نزد فروید می‌پردازد. سپس، برای ده سال، در پی نگره‌پردازی میل و آرزومندی، دانش‌واژه‌ی "برنهاد برانگیزنده‌ی آرزومندی"^۷ را ساخته، می‌کوشد جایگاه

1. Fr. : inceste. En.: incest. D.: Inzest. Pers.: خویشین‌آمیزی

2. Fr. : fantasme. En.: fantasy, phantasy. D.: Phantasie. Pers.: انگارش

۳. ناچاریم به این نکته اشاره کنیم که نگاه فروید به سازوکار روانی زنان در پهنه‌ی دلبستگی‌ها بسیار شکفت‌انگیز و درخور درنگ است! آیا باید این کاستی را برآمده از آزمودگی اندک او در این زمینه دانست؟ می‌توان چنین پنداشت.

4. Fr. : acte. En.: act. D.: Akt. Pers.: کرد

5. Fr. : relation. En.: relation. D.: Beziehung. Pers.: هماوندی

6. Fr. : état amoureux. En.: falling in love. D.: Verliebtheit. Pers.: دلباختگی

7. Fr. : objet α ; objet cause du désir. En.: object α ; object cause of desire. D.: Objekt α ; Objektursache des Begehrens. Pers.: برنهاد برانگیزنده‌ی آرزومندی

آن را در انگارش روشن سازد. همچنین، فرایافتهایی چون "نره"^۱ و "بهرمبری"^۲ را پیش‌نهاده، به یاری آنان ناهمسانی جنسی میان زن و مرد و همچنین بهرمبری زنانه را بررسی می‌کند. در این بازه‌ی زمانی است که از "نیستی"^۳ هم‌آمیزی جنسی^۴ سخن می‌گوید. پس از این دوره، لکان دوباره به بررسی پدیده‌ی عشق گرایش می‌یابد. ولی این بار، به جای پافشاری بر پنداری بودن آن، آن را گونه‌ای "رخداد" یا رویارویی با "هستا"^۵ می‌نامد. در اینجا، نقش "دیگری" و دگربودگی‌اش در ساختار گفتار اهمیت ویژه‌ای می‌یابد، چراکه رخداد عشق همواره در پیوند با جایگاه دیگری پدیدار می‌شود. از این رو، می‌توان در پرتو سه گسترای پندار، نماد و هستا، دیدگاه لکان درباره‌ی عشق را بازخواند: عشق خودشیفته‌ی پنداری، عشق چون پیمانی نمادین و عشق چون رخداد.

عشق خودشیفته

کشش جنسی جایگاه ویژه‌ای در پدیده‌ی عشق دارد، ولی نمی‌توان این دو را همگن دانست، چراکه آنچه در عشق می‌جویم تنها میل جنسی دیگری به ما نیست؛ ما می‌خواهیم به‌ویژه برنهاد آرزومندی دیگری باشیم. از دید لکان، میل من دیگری را تنها از آن رو که آرزومند است، می‌جوید. ولی دیگری آرزومند، ناگزیر آرزومند من نیست. هنگامی که می‌خواهیم دیگری آرزومند ما باشد، دیگر نه از میل جنسی، که از عشق می‌گوییم.^۶

رویارویی با پدیده‌ی تراژد^۷ است که لکان را به سوی واکاوی پدیده‌ی عشق می‌کشانند. "عشق تراژدین" عشقی است که تنها زمانی پدیدار می‌شود که دل آدمی شنونده‌ی خویش را بیابد؛ عشقی است که در هشتار^۸ روانکاو رخ می‌نماید. عشق تراژدین پُرگاه با عشق خودشیفته‌ی فرویدی (Verliebtheit) آمیخته و گاه همچون روان‌زخمی^۹، مایه‌ی رنجوری است. عشق خودشیفته پدیده‌ای پنداری است که سامانه‌ی نمادین را برهم می‌زند و می‌توان گفت هم‌سوی رانه‌ی مرگ است. لکان درباره‌ی عشق خودشیفته می‌گوید: «همه‌ی ما می‌پذیریم که عشق گونه‌ای خودکشی است.»^{۱۰} عشق خودشیفته پیوندی با تنکامه (Eros) ندارد.^{۱۱} ریشه‌ی عشق خودشیفته را باید در آنچه لکان به شیوه‌ای ماندنامیک^{۱۲} "گامه‌ی آینه‌ای" می‌خواند، جست. کودک، میان شش تا هجده ماهگی، برای نخستین بار انگاره‌ی خود را در آینه بازمی‌شناسد و پیش از آنکه برآستی به هماهنگی کارکرد اندام‌ها دست یابد، از راه همانندسازی با این انگاره، من‌انگاره‌ی^{۱۳} فرزام^{۱۴} و یکدست را درونی می‌کند. از آن پس، کودک من‌انگاره‌ی یکپارچه‌ی پنداری را همانند "بود خود" عاشقانه خواهد ستود.

نگاه و پذیرش من‌انگاره‌ی آرمانی از سوی مه‌ادیگری^{۱۵} درونی‌سازی آن را شدنی می‌سازد. هرچند پدیدآمدن من‌انگاره‌ی بهنجار از نیازهای بنیادین کودک در روند رشد است، من‌انگاره‌ی آرمانی بر ناآگاهی دوگانه‌ای گواهی می‌دهد: آنچه کودک "خود" می‌انگارد، انگاره‌ای بیش نیست و آنچه را درونی می‌پندارد، بیرونی است. عشق خودشیفته برای لکان برآمده از فرافکنی ناخودآگاه من‌انگاره‌ی آرمانی خود بر دیگری است. هنگامی که کسی عاشق می‌شود، برنهاد را در جایگاه من‌انگاره‌ی آرمانی خود می‌بیند. از این رو نمی‌توان گفت که "دیگری" را دوست

1. Fr.: phallus. En.: phallus. D.: Phallus. Pers.: نره

2. Fr.: jouissance. En.: jouissance. D.: Jouissance. Pers.: بهرمبری

3. Fr.: inexistence. En.: inexistence. D.: Inexistenz. Pers.: نیستی

4. Fr.: réel. En.: the Real. D.: das Reale. Pers.: هستا

5. Lacan J. (1961-62), *Le séminaire Livre IX, L'identification*, Paris, Seuil, p. 80.

6. Fr.: transfert. En.: transference. D.: Übertragung. Pers.: تراژد

7. Fr.: situation. En.: situation. D.: Situation. Pers.: هشتار

8. Fr.: traumatisme, trauma. En.: trauma. D.: Trauma. Pers.: روان‌زخم، افکاره

9. « Nous sommes bien tous d'accord que l'amour est une forme de suicide. » Lacan J. (1953-54), *Le Séminaire, Livre I, Les écrits techniques de Freud*, séance du 7 avril.

۱۰. در افسانه‌های یونان باستان، Eros، خدای عشق و تنکامی بود و چون نیرویی جهانگستر انگاشته می‌شد که میان انسان‌ها پیوستگی می‌آفریند و در پی آمیختن است.

11. Metaphorically

12. Fr.: image du moi. En.: ego-image. D.: Ego-Image. Pers.: من‌انگاره

13. Fr.: complet, parfait. En.: complete, perfect. D.: vollkommen, perfekt. Pers.: فرزام

14. Fr.: l'Autre. En.: the Other. D.: der Andere. Pers.: مه‌ادیگری

دارد، بلکه ناخودآگاه، من‌انگاره‌ی آرمانیِ فرافکنده‌ی خود بر دیگری را می‌پرستد. درست از همین روست که «عشق دیوانه می‌کند»، زیرا پدیده‌ای انگارشی را به جای واقعیتِ دگربردگیِ دیگری می‌نشانند. و از آنجایی‌که عاشقِ خودشیفته نمی‌تواند همه‌ی ویژگی‌های انگارشی و آرمانیِ فرافکنده بر معشوق را از آن خود کند، خود را به قربانگاهِ معشوق می‌برد. همان گونه که فروید می‌نویسد: «در عشق از "من" کاسته شده، بر برنهاد افزوده می‌شود»^۱

چنین عشقی پرورده و پرورنده‌ی رانه‌ی مرگ است. کسانی هستند که تا از خود تن‌دیدی فرزام نسازند، خود را سزاوارِ عشق نمی‌بینند. اینان در پیِ همانندسازی با نره‌ی پنداری‌اند (Φ-). جمله‌ی آشنای هملت: «بودن یا نبودن، پرسش این است»، در خود گزینشی میانِ بودنی نرسان و نبودن را پنهان دارد؛ اگر نرسان نتوان زیست، مردن شایسته است. چنین در بندِ نرسانی‌بودن، نشان از نپذیرفتنِ "کم‌آزبود" ناگزیری دارد که آدمی از رهگذرِ زبانمندی دچار آن است.

برای روشن‌کردنِ نقشِ رانه‌ی مرگ در عشق‌های خودشیفته، لکان به داستانِ عشقِ ورتِر (Werther) و شارلوت (Charlotte) در رمانِ «رنج‌های ورتِر جوان»^۲، نوشته‌ی گوته (Goethe)، اشاره می‌کند. در این رمان می‌بینیم چگونه ورتِر با دیدنِ صحنه‌ای که در آن شارلوت برای خواهر و برادرانِ یتیمش نان می‌برد، ناگهان دیوانه‌وار دل‌باخته‌ی او می‌شود. دل‌بستگی به من‌انگاره‌ی هم‌زمان مادرانه و باکره در شارلوت، سرانجام او را به کامِ خودکشی می‌کشد. در اینجا، عشق به کسی که بیمار و نگهداری می‌کند را بازمی‌شناسیم.

لکان همچنین به وابستگیِ مرگبارِ آندره ژید (André Gide) به دخترعموی خود، مدلن (Madeleine) اشاره می‌کند و می‌گوید که ژید، در اوجِ مستی، شور، عشق، پریشانی و ازخودگذشتگی، بر آن می‌شود که از مدلن پشتیبانی کند. ژید به‌راستی، نه به مدلن، که به من‌انگاره‌ی تیمارگر و حمایت‌کننده‌ی خود – به تن‌دیسِ پنداریِ من‌انگاره‌ی خود در دیگری – عشق می‌ورزد.^۳

با این‌همه، بد نیست یادآوری کنیم که گرچه برای لکان، چگونگیِ هماوندیِ پنداریِ کودک با مراقبانش تجربه‌های تن‌کامگی^۴ در بزرگسالی را رقم می‌زنند و هماوندی با دیگری همواره در چهارچوبِ هماوندیِ من با من‌انگاره‌ی پنداری پدید می‌آید، خودشیفتگی می‌تواند در چهارچوبی نمادین و پیمانی والایش یابد؛ در پذیرشِ پیمانی که دیگری را "دیگر" می‌کند.

دوست داشتن

آنچه کودک را به درونِ گفتمانی اجتماعی می‌کشد "مانندنامیِ پدری"^۵ است: دریافتِ این نکته که او برای مادر "همه‌چیز" نیست، که نمی‌تواند برای مادر در جایگاهِ نره‌ی پنداری (Φ-) باشد و پذیرفتنِ اینکه "نامِ پدر" به‌جای او در جایگاهِ برنهادِ آرزومندیِ مادر گذاشته شود. در ادامه‌ی این روند، کودک درمی‌یابد که آنچه کشش، آرزو و عشقِ مادر را برمی‌انگیزد – یعنی پدر – خود نیز خط‌خورده است و در مه‌ادگیریِ جایِ یک پُرانمایه^۶ تهی است.^۷

با پذیرشِ اختگی، هنجارمندشدنِ رفتار و درونی‌سازیِ ارزش‌های همگانی، آدمی به‌درونِ "گفتمانِ نره‌این"^۸ می‌رود.

1. «... so daß in der Verliebtheit ein größeres Maß narzißtischer Libido auf das Objekt überfließt.»

(Freud S., 1921, *Massenpsychologie und Ich-Analyse*.)

2. Lacan J. (1953-54), *Les écrits techniques de Freud, Le Séminaire, Livre I, séance du 7 juillet*.

3. Lacan J. (1957-58), *Les formations de l'inconscient, Le Séminaire, Livre V, leçon du 5 mars 1958*.

4. Fr.: érotisme. En.: eroticism. D.: Erotik. Pers.: تن‌کامی

5. Fr.: métaphore paternelle. En.: paternal metaphor. D.: väterliche Metapher. Pers.: مانندنامیِ پدری

"مانندنامیِ پدری" (Métaphore paternelle, Paternal metaphor) جایگزین‌سازیِ "نامِ پدر" (Nom du Père) به‌جای کودک در جایگاهِ برنهادِ آرزومندیِ مادر (Φ-) است. منظور لکان از "نامِ پدر"، نشاندنِ قانونِ پدر در جایگاهِ سازمانی‌های چهارم در ساختارِ روانی کودک است؛ سازمانی‌ای که میانِ کودک و آرزومندیِ مادر دوری می‌افکند و بدین‌گونه کودک را از بی‌تابی‌ای که آرزومندیِ مادر خاستگاهِ آن است، می‌رهاند.

6. Fr.: signifiant. En.: signifier. D.: Signifikant. Pers.: پُرانمایه

۷. دیساره‌ی (formula) این پُرانمایه‌ی بنیادین ($\mathcal{B}/a$) در ساختارِ زبان و زنجیره‌ی پُرانمایه‌ها را لکان این‌گونه می‌نویسد: $S(A)$

۸. در واژگان لکان، "گفتمانِ نره‌این" همان گفتمانِ سامان‌یافته پیرامونِ پُرانمایه‌ی نره‌ی نمادین (Φ) است، همان گفتمانِ سامان‌بخش سامانه‌ی نمادین که قانونِ پدر در آن جای دارد؛ گفتمانی که جنسینش (sexuation) کودک و هماوندی او با آرزومندیِ مادر را سامان می‌بخشد. درخورِ نگرش است که "سامان" در پارسی به‌معنای "مرز" است؛ سامان دادن یعنی مرز کشیدن، مرزها را روشن ساختن.

دوست‌داشتن دیگری تنها در چهارچوب سامانه‌ای نمادین شدنی است: ما کسی را دوست داریم که درونِ گفتمانِ نره‌این بازتابِ ارزش‌های خودِ ما باشد. اگر در عشقِ خودشیفته، معشوق بازتابِ "منِ آرمانی" است، در دوست‌داشتن، دیگری نمودیافتِ ارزش‌های "آرمانِ من"^۲ است. اگر عشقِ خودشیفته عشقی پرشور، پریشانک و ناستوار است – عشقی که مرزهای میانِ مهر و کین را می‌زداید و در پی ستایش اوست^۳ است و همواره میانِ سرمستی و رنجوری در نوسان – بوارونه، دوست‌داشتن استوار است، آرام است، نیازی به ستایش ندارد و مایه‌ی خوشنودی است. اگر در عشقِ خودشیفته، "من" در پی به‌دست‌آوردنِ معشوق است، حتی به بهایِ مرگِ او، در دوست‌داشتن، بالندگی معشوق بسنده است.

مانندنامی پدری، با کشیدنِ آدمی به درونِ گفتمانِ نره‌این سامانه‌ی نمادین نه‌تنها خوشنودی^۴ را جایگزینِ بهره‌بریِ مهادیگری^۵ می‌کند، بلکه امکانِ دستیابی به دوست‌داشتن را فرایِ میلِ جنسی – که سرانجام چیزی جز خویشتن‌کامی نیست – و فرایِ عشقِ خودشیفته، فراهم می‌آورد. ازاین‌رو، لکان می‌گوید که «در عشق، به‌جای بهره‌بری، به آرزومندی بسنده می‌کنیم»^۶ و نیز «عشق والایشِ میلِ جنسی است»^۷.

برنهادِ میلِ جنسی و برنهادِ عشق

کامیابیِ میلِ جنسی همانندِ کامیابیِ نیاز نیست، چنان‌که در رهایی از گرسنگی می‌بینیم. میلِ جنسی با هیچ برنهادِ برگزیده‌ای – چه پارین^۸ و چه زای‌اندامی^۹ – پاسخ نمی‌گیرد.^{۱۰} لکان می‌گوید: «هرچند میلِ جنسی در پدیده‌ی عشق نقشی برجسته دارد، برنهادِ میلِ جنسی پیوندی با معشوق ندارد.»^{۱۱}

آنچه میلِ جنسی و، روی‌هم‌رفته، آرزو در پی آن است، نه فرزامنده‌ی^{۱۲} جنسی، که برنهادی است که "هستی"^{۱۳} ندارد، هرچند برانگیزنده‌ی میل و آرزومندی است. لکان این برنهادِ برانگیزنده‌ی میل و آرزومندی را "آلفا" (α) می‌نامد. میل و آرزو در پی آلفا (α)، اما هرآنچه می‌یابند، تنها جایگزین‌های پنداری و دگرنامیک^{۱۴} آن است. بااین‌همه، همه‌ی ما می‌دانیم که برنهادِ عشق، برنهادِ میلِ جنسی را نیز در خود نهفته دارد. این پرسش پیش می‌آید: چگونه است که معشوق می‌تواند هم‌زمان برنهادِ میلِ جنسی نیز باشد؟

1. Fr. : moi idéal. En.: Ideal Ego. D.: Ideal-Ich. Pers.: منِ آرمانی

2. Fr. : idéal du moi. En.: Ego ideal. D.: Ich-Ideal. Pers.: آرمانِ من

در واژگانِ لکان، منِ آرمانی به من‌انگاریِ یکپارچه و فرزامی گفته می‌شود که کودک در "گامه‌ی آینه‌ای" با آن همانندسازی می‌کند؛ من‌انگاریِ پنداری که بنیاد خودشیفتگی را می‌سازد. در برابر آن، آرمانِ من گردایه‌ای از سنجها و ارزش‌های راستمنشی و فرهنگی است که درونِ سامانه‌ی نمادین، از رهگذرِ گفتمانِ نره‌این از زادمایی به زادمایی می‌رسد.

3. Fr. : absolu. En.: absolute. D.: absolut. Pers.: اوست

4. Fr. : plaisir. En.: pleasure. D.: Lust. Pers.: خوشنودی

5. Fr. : jouissance de l'Autre. En.: enjoyment of the Other. D.: Genuß des Anderen. Pers.: بهره‌بریِ مهادیگری

۶. در اینجا، منظور لکان از "عشق" همان "دوست‌داشتن" است. در زبان فرانسوی دوست داشتن و عشق چندان از هم جدا نشده‌اند و برای هر دو واژه amour بکار می‌رود.

7. Lacan J. (1962-63), *Le séminaire Livre X, L'Angoisse*, Paris, Seuil, p. 180.

8. Fr. : partial. En.: partial. D.: partial. Pers.: پارین

9. Fr. : génital. En.: genital. D.: genital. Pers.: زای‌اندامی

۱۰. رویِ سخنِ لکان بیشتر با نگره‌پردازانِ روانکاویِ دهه‌ی پنجاه میلادی است، یعنی با رویکردی که "روانکاویِ برنهادهمآوندی" (Object relation) نام گرفت. در این رویکرد، روانکاوی همچون گونه‌ای رفتاردرمانی پنداشته می‌شد که هدفش یاری‌رساندن به درمان‌جو برای دستیابی به "عشقِ زای‌اندامی" بود. بر پایه‌ی این دیدگاه، روندِ درمانی می‌بایست به همگراییِ پارانه‌ها (Partial drives, Pulsions partielles) – دهانی، مقعدی و... – و یکپارچگیِ آن‌ها در گامه‌ی زای‌اندامی (Genital stage) بینجامد. چنین پنداشته می‌شد که این همگرایی به هنجارمندشدنِ رفتار یاری می‌رساند، دستیابی به "برنهادِ زای‌اندامی و یکپارچه" را شدنی می‌سازد و سرانجام "آدمی روان‌درست" پدید می‌آورد. بااین‌همه، گرچه فروید دانش‌واژه‌ی "پارانه‌ها" را به کار برده است، در نوشته‌های او فن‌واژه‌هایی چون "رانه‌ی زای‌اندامیِ یکپارچه" یا "برنهادِ فرزام" به چشم نمی‌خورند.

11. Lacan J. (1962-63), *Le séminaire Livre X, L'Angoisse*, Paris, Seuil, p. 180.

12. Fr. : complémentaire. En.: complementary. D.: komplementär. Pers.: فرزامنده

13. Fr. : existence. En.: existence. D.: Existenz. Pers.: هستی

14. Fr. : métonymique. En.: metonymic. D.: metonymisch. Pers.: دگرنامیک

لکان، با جداکردن نرهی پنداری (φ -)، نرهی نمادین (Φ)، آلفا (α) چون برنهاد برانگیزندهی آرزومندی و a چون برنهاد میل و آرزو، راه پاسخشگویی به این پرسش را برای ما می‌گشاید:

جایگزین‌های دگرنامیک رانه (α) را - که به‌هنگام آهی‌واپسرانی Φ/α پدید می‌آیند - برنهادهای پنداری میل می‌نامیم: a . این برنهادهای پیوند خود را با آنچه فروید "اندام کامخیز" می‌نامد نگاه می‌دارند. به‌دیگرسخن، a ها نمادهایی‌اند که از برای پیوستگی با آلفا (α) برانگیزندهی کشش جنسی می‌شوند. برای نمونه: کفشی که در جایگاه پرسته^۲ یادگار نرهی پنداری (φ -) مادر است؛ تکه‌پارچه‌ای که یادگار پوست تن مادر است؛ یا موهای جوگندمی معشوق که یادگاری از موهای جوگندمی پدر یا برادر است.

نخست کودک خود را چون برنهاد میل مادر می‌پندارد (φ). با ماندندنامی پدری، نرهی نمادین (Φ) به‌جای تن بیتاب کودک می‌نشیند و روان دوباره می‌شود. خود این "شکاف"^۳ است که آلفا α و نرهی نمادین (Φ) را همزمان چون "پرانمایه^۴ بنیادین" $[\Phi/(\varphi/\alpha)]$ بنیاد می‌نهد و نرهی پنداری را نایسته می‌کند: φ - بدین‌گونه، پیدایش α ، به‌زیر خط واپسرانی Φ رانده‌شدنش، جای‌گرفتن "پرانمایه بنیادین" $[\Phi/(\varphi/\alpha)]$ چون "کم‌آزبود"^۵، چون مغاکی در تاروپور زبان - مه‌ادیگری نمادین^۶ - و نایسته‌گردیدن نرهی پنداری (φ -) همزمان رخ می‌دهند.

این همان سازوکاری است که فروید "آهی‌واپسرانی" می‌نامد و لکان پی‌ریزی "پیگر پدری"^۷ از راه "مانندنامی پدری".

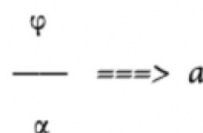
جایگزین‌های ماندندنامیک برنهاد برانگیزندهی آرزومندی - نره‌های پنداری نایسته (φ -) - تنها می‌توانند "کم‌آزبود" بنیادین را پرانمایند^۸. ماندندنامی^۹ تنها از راه نامیدن چیزی به‌جای چیزی همانند ممکن است. هنگامی که به دختری می‌گوییم "گل من"، واژه‌ی گل، به نیستی دختر هستی می‌بخشد. جایگزین‌های ماندندنامیک α به کم‌آزبودی اشاره دارند که در گسترای پندار پدیدار نمی‌شوند. از همین رو، لکان نرهی پنداری را با نشانه‌ی نایسته^{۱۰} می‌نویسد: φ -.

برنهاد عشق، نرهی پنداری نایسته (φ -) است که به کم‌آزبود بنیادین اشاره دارد. ولی در دگرنامی، نرهی پنداری (φ) نمودی از تن واپسرانده است (α)، و "شکاف" در اینجا میان آلفا و نرهی پنداری است که پدید می‌آید، بی‌آنکه نایسته گردد. برآیند این سازوکار پدید آمدن "پرسته"^{۱۱} - برنهاد میل جنسی - است a .

مانند نامی



دگرنامی



1. Fr.: Urverdrängung. En.: primal repression. D.: Urverdrängung. Pers.: آهی‌واپسرانی

2. Fr.: fétiche. En.: fetish. D.: Fetisch. Pers.: پرسته

3. Fr.: clivage. En.: splitting. D.: Spaltung. Pers.: شکاف

4. Fr.: signifiant. En.: signifier. D.: Signifikant. Pers.: پرانمایه

5. Fr.: manque-à-être. En.: lack-of-being. D.: Mangel-am-Sein. Pers.: کم‌آزبود

"کم‌آزبود" نواژه‌ای لکانی است. پرانمایه بنیادین $[\Phi/(\varphi/\alpha)]$ از "بود" کم است، و گرایش دارد "بود" شود و هستی یابد ولی خود را تنها می‌تواند در چهره‌ی نرهی پنداری نایسته (φ -) پدیدار کند.

6. Fr.: l'Autre. En.: Other (the ~). D.: der Andere. Pers.: مه‌ادیگری

7. Fr.: fonction paternelle. En.: paternal function. D.: Vaterfunktion. Pers.: پیگر پدری

8. Fr.: signifier. En.: to signify. D.: signifizieren. Pers.: پرانمودن

9. Fr.: métaphore. En.: metaphor. D.: Metapher. Pers.: ماندندنامی

10. Fr.: négatif. En.: negative. D.: negativ. Pers.: نایسته

11. Fr.: fétiche. En.: fetish. D.: Fetisch. Pers.: پرسته

آنچه عاشق در پی آن است، به گفته‌ی لکان "کم‌ازبود" معشوق است؛ یعنی آنچه به‌هنگام ماندن نامی پدری، بیرون از بافت زبان می‌ماند، چراکه فراگفتار است. این فراگفتاری که در تاروپود زبان مغاک می‌کند و در چهره‌ی آرزومندی نمودار می‌شود، همان برنهاد برانگیزنده‌ی عشق است؛ کم‌ازبودی است که همواره در پی "بود" یافتن است. برنهاد میل جنسی و عشق (a و ϕ) پیوسته در پرده‌ی "وانمودها"^۲ جست‌وجو می‌شوند. اما آنجا که در ساختار انگارش، انگاره‌ها "کم‌ازبود" را در پس برنهادهای میل و آرزو (a) می‌پوشانند، عشق، به‌گونه‌ای پادوار^۳، با "کم‌ازبود" نمودار در انگاره (ϕ) برانگیخته می‌شود.^۴

برای روشن‌تر شدن این نکته می‌توانیم به پدیده‌ی "عشق درباری"^۵ اشاره کنیم؛ عشقی که در آن "بانو" در جایگاه مه‌ادیگری و "کم‌ازبود" (ϕ) انگاشته می‌شد.^۶ "عشق درباری" شیوه‌ای از عشق‌ورزی آیینی بود که بازنمود آن را در ادب‌سار سده‌های میانی می‌توان دید. این آیین در اروپای سده‌های میانی، به‌ویژه در بخش‌هایی از فرانسه، رواج داشت و زبانزد "عشق درباری" را گسٹن پریس (Gaston Paris)، پژوهشگر تاریخ ادبیات آن زمان، در سال ۱۸۸۳ برای نامیدن آن پیش نهاد. عشق درباری عشقی بود که مردی را، بیرون از چهارچوب زناشویی، به پیشکاری بانویی – که پُرگاه شهبانو یا همسر درباری بلندجایگاهی بود – درمی‌آورد. اگرچه این عشق بر رفتاری پرهیزگاران و پارسا استوار بود، "عشقی افلاطونی" به‌شمار نمی‌رفت و تنکامگی در آن جایگاه ویژه‌ای داشت؛ تنکامگی‌ای که، به‌گونه‌ای پادوار، در خدمت و الایش میل جنسی درمی‌آمد. دست‌نیافتنی‌بودن معشوق به دل‌بستگی روزافزون عاشق – که از جایگاه اجتماعی پایین‌تری برخوردار بود – دامن می‌زد و او را در خدمت هدف‌های دربار درمی‌آورد. چنین رنجی، "رنجی خوشایند" به‌شمار می‌رفت. این شیوه‌ی عشق‌ورزی، جدای از عرفی‌کردن و مهارسازی "هماوندی عاطفی آزاد"، آیینی بود که برای پرورش شوالیه‌ها به کار گرفته می‌شد.^۷

همان‌گونه که می‌بینیم، در عشق نیز α خاستگاه "کم‌ازبود" در پرده‌ی پنداری "بود" (ϕ) است و "کم‌ازبود" نیز همانند برنهاد میل جنسی (a) به α اشاره دارد. از این‌رو، لکان می‌گوید که α برانگیزنده‌ی عشق تراژدین است و «بی‌نگرداشت آنچه در عشق کانون گرانش و تکیه‌گاه آن است، هرگونه سخن‌گفتن از عشق، پنهان‌کردن راستینه‌ی^۸ آن است.»^۹ α در کانون ماندن نامی عشق نهفته است.^{۱۰}

1. Fr.: être. En.: being. D.: Sein. Pers.: بود

2. Fr.: semblants. En.: seemings. D.: Schein. Pers.: وانمود

3. Fr.: paradoxal. En.: paradoxical. D.: paradox. Pers.: پادوارین

۴. شایان یادآوری است که لکان بر این باور است که در روان‌نژندی، این دو گونه شکاف هم‌زمان در کنار یکدیگر همزیستی دارند. دستیابی به ماندن نامی پدری، فراوری پرسته را از میان نمی‌برد؛ تنها کم‌ازبود را به ساختار روان می‌افزاید. در روان‌کژی ولی، شکاف تنها از گونه‌ی دگرنامی است.

5. Fr.: amour courtois. En.: courtly love. D.: höfische Liebe. Pers.: عشق درباری

6. Lacan J. (1959-60), *Le séminaire Livre VII, L'éthique de la psychanalyse*, Paris, Seuil, p. 193.

۷. باز می‌فرستیم به :

1. David Hult, « Gaston Paris and the invention of courtly love », in R. Howard Bloch et Stephen G. Nichols (éd.), *Medievalism and the Modernist Temper*, Baltimore, 1996, p. 192-224.

2. Laure Verdon, *Le Moyen Âge*, Paris, Le Cavalier Bleu éditions, 2003, coll. Idées reçues, p. 96, 128 p.

۸. در این زمینه، لکان می‌گوید که عشق درباری در روزگاری پدید آمد که تباهی سیاسی و سرگرمی‌های همجنس‌گرایانه به اوج بی‌بندوباری خود رسیده بود. عشق به زن – در دست‌نیافتنی‌بودنش – می‌توانست راهی برای برون‌رفت از این نابسامانی باشد.

Lacan J., (1972-73), *Le séminaire Livre XX, Encore*, Paris, Seuil, p. 79.

9. Fr.: vérité. En.: truth. D.: Wahrheit. Pers.: راستینه

10. Lacan J. (1960-61), *Le séminaire Livre VIII, Le transfert*, Paris, Seuil, p. 179.

۱۱. در درس‌گفتار هشتم (Transfert) که ویژه‌ی "تراژد" (transference) است، لکان واژه‌ی Agalma را از "میهمانی" افلاطون وام می‌گیرد و از آن دانش‌واژه‌ی l'Objet α را بیرون می‌کشد. در "میهمانی" افلاطون، هرکدام از میهمانان به نوبت درباره‌ی عشق سخن می‌گویند، تا این‌که السیبیاد، یکی از شاگردان و دوستان سقراط، او را به یکی از پیکره‌های کوچک فلوت‌زن مضحک و چندش‌آوری که با کشودن آن، در درون مجسمه‌های ارزشمند، زیبا و درخشان خدایان را می‌شد یافت، همانند می‌کند (silène). این چیزهای ارزشمند agalma نام دارند. گرچه agalma تنها به معنای پیکره‌ای درخشان و زیبا نیست، ولی منظور السیبیاد این است که سقراط، به‌وارون چهره‌ی خشن و زشتش، دارای گوهری درخشان در درون است. Agalma یا l'Objet α آن خواستنی رازآلود و پنهان درون چیزهاست که برانگیزنده‌ی آرزومندی است.

و باز در درسگفتار دهم که درباره‌ی "دلهره" است، لکان می‌گوید: «آنچه در عشق ترا بر دین، و همچنین در گوهر درخشنده (Agalma)، آدمی را به چالش می‌کشد، عشق هستا^۲ است، چراکه با این کمبود^۳ است که دوست داریم^۴...» به‌دیگرسخن، میان زن و مرد، دیواری از "بود" (Φ/α) است که خود برآیند پذیرش اختگی و پذیرش گفتمانی است که برای آدمی جایگاهی ژانیک^۵ در زندگی اجتماعی فراهم می‌کند.^۶

از همین رو لکان می‌گوید: «بیهوده نیست که همیشه باز می‌گوییم: عشق، دادن چیزی است که نداریم. این همان مِهادر روانگره اختگی است. برای "نروداشتن"، برای به‌کارگرفتنش، نکته درست این است که نباید "نره بود"^۷. و چند سال سپس‌تر: «عشق دادن چیزی است که نداریم به کسی که آن را نمی‌خواهد.»^۸ از همین رو لکان می‌گوید که در عشق شوخ‌نامه‌ای^۹ نهفته است.^{۱۰} چرا که شوخ‌نامه فراتر رفتن از پُرمان‌نامه^{۱۱} است. مانند آنچه در شوخی و نغزگویی می‌بینیم: آنچه بایستی واپس‌رانده بماند، به به‌یکباره آشکار می‌شود. هنگامی که در عشق، "نیستی هم‌آمیزی جنسی" به‌یکباره آشکار می‌گردد، دو چهره‌ی غم‌انگیز و خنده‌دار عشق را می‌توان هم‌زمان دید.

عشق و مانندنامی "بود"^{۱۲}

پیش‌تر دیدیم که خودشیفتگی می‌تواند در چهارچوبی پیمانی و نمادین – پیمانی که دیگری را "دیگر" می‌کند – والایش یابد. گذشته از چهارچوب نمادین که آدمی را از زندانِ هماوندیِ دوگانه و آینه‌ای بیرون می‌آورد و او را به

1. Fr.: angoisse. En.: anguish. D.: Angst. Pers.: دلهره; Fr.: anxiété. En.: anxiety. D.: Ängstlichkeit. Pers.: بی‌تابی
2. Fr.: le Réel. En.: the Real. D.: das Reale. Pers.: هستا
existe: from ex "forth" (see ex-) + sistere "cause to stand," from PIE *si-st-, reduplicated form of root *sta- "to stand, make or be firm."
3. existence: ex + sistence: هستن + ایستن
"هستی" از ایستن است: هستن یعنی بیرون. = هستی: بیرون ایستن است؛ بیرون از "بود" ایستن است؛ در گسترای "نمادین" ایستن. و "هستا" نیز از ایستن است: بیرون از "بود" ایستن است، ولی در گسترایی که نمادین نمی‌تواند گشت، ایستن است.
4. Lacan J. (1962-1963), L'angoisse, Le Séminaire, Livre X, séance du 16 janvier 1963.
5. برنهاد برانگیزنده‌ی آرزومندی (α) را لکان الف (Aleph) نیز می‌نامد. برای نمونه، هنگامی که از دلهره (Angst, Angoisse) می‌گوید:
 $a/\aleph \diamond \$$
در این دیساره، $\aleph$ (الف به عبری) را زیر خط واپس‌رانی می‌بینیم. آنچه آن را پُرمانی‌نماید a (جایگزین‌های دگرنامیک آن) است. در دلهره، ساختار انگارش از هم می‌گسلد و α در چهره‌ی دلهره پدیدار می‌شود: "الف دلهره".
(Lacan J., « Les noms du père », 20 novembre 1963)
6. Fr.: genre (n.). En.: gender (n.). D.: Gender. Pers.: ژانه; Fr.: genré (adj.). En.: gender (adj.). D.: genderisch. Pers.: ژانیک
7. در زبان فرانسوی عشق را amour می‌نویسند. لکان در یکی از درسگفتارهایش آن را $L'(\alpha)mur$ می‌نویسد:
« $L'(\alpha)mur$, il suffit de mettre entre parenthèses le a pour retrouver ce que nous trouvons du doigt tous les jours.»
(Le savoir du psychanalyste, séance du 6 janvier 1972).
«همین بس که α را درون کمانکها بگذاریم تا آنچه هرروزه به‌روشنی درمی‌یابیم را باز یابیم.»
در زبان فرانسوی، mur به معنای دیوار است. α پیشوند نایش (Negation) است و همچنین برنهاد برانگیزنده‌ی آرزومندی. با چنین نوواژه‌ای (Neologism) لکان می‌خواهد نشان دهد که آهی‌واپس‌رانی (α)، همچون دیواری مرد و زن را، چون "هستی"‌های جنسی – چون "هستی"‌های نمادین – از هم جدا می‌کند؛ گرچه مرد و زن در عشق در جست‌وجوی "بود" دیگری‌اند، این "بود" همواره، بگونه‌ای پادوار، چون کم‌آزبود پدیدار می‌شود.
8. « Ce n'est pas pour rien que, depuis toujours, je vous serine que l'amour, c'est de donner ce qu'on n'a pas. C'est même le principe du complexe de castration. Pour avoir le phallus, pour pouvoir s'en servir, il faut justement ne pas l'être. » (Lacan J. (1961-62), *Le séminaire Livre IX, L'Identification*, Paris, Seuil, p. 128.)
9. « L'amour, c'est donner ce qu'on n'a pas à quelqu'un qui n'en veut pas. » (Lacan J., (1964-65), *Le séminaire Livre XII, Les problèmes cruciaux pour la psychanalyse*, séance du 17 mars 1965.)
10. Fr.: comédie. En.: comedy. D.: Komödie. Pers.: شوخ‌نمایش
11. Lacan J. (1957-58), *Le séminaire Livre V, Les formations de l'inconscient*, 18/12/1957.
12. Fr.: tragédie. En.: tragedy. D.: Tragödie. Pers.: پُرمان‌نامه، پُرمان‌نمایش
۱۳. هرچند لکان گوشه‌ی چشمی به بودشناسی فلسفی (ontology) و هایدگر دارد، «بود»ی که او از آن سخن می‌گوید، «کم‌آزبود زیرنهاد» است که در پی دست‌یابی به زبان پدید می‌آید.

بازشناسی ناهمسانی‌ها و ناهمگونی‌ها فرامی‌خواند، لکان "سخن" را نیز ابزاری برای والایش خودشیفتگی می‌داند. او دو کارکرد سخن را از هم جدا می‌کند: میانجی‌گری^۱ و آشکارسازی. سخن آشکارنده، "سخنی پُر" است؛ سخنی رسا است که تنها در عشق پدیدار می‌شود؛ سخنی است که از "بود" برمی‌خیزد و روی‌آوردش به "بود" دیگری است.^۲ لکان در این زمینه می‌گوید که عشق همانند میل جنسی نیست [...] چراکه نه در پی کامیابی که در پی "بود" است. هنگامی که عشق در سخن، هستی‌نمادین می‌یابد، شنونده‌اش "بود" دیگری است. بی‌سخن، در بند عشق خودشیفته گرفتار می‌مانیم، در بند شیفتگی پنداری. بدین‌سان، اگر عشقی نیز در میان باشد، کنشگرانه دچار آن می‌شویم؛ عشق را کنشگرانه نمی‌بخشیم. عشقی که نه ویژگی‌های دیگری که "بودش" را می‌جوید. عشق‌ورزیدن به کسی، عشق‌ورزیدن به "بود" او ورای نمودش است. و ادامه می‌دهد: از همین‌رو عشق می‌تواند کاستی‌ها و لغزش‌های معشوق را بپذیرد، ولی هنگامی که معشوق به خود خیانت می‌کند، عشق دیگر او را دنبال نخواهد کرد.^۳

گفتنی اینکه عشق در جستجوی "بود" است با گفتنی اینکه عشق خودشیفته است ناسازگار نیست. «عشق، در پی "بود" است و البته همان‌گونه که فروید گفته است و آن را برجسته کرده است، عشق خودشیفته است؛ چراکه هیچ تکیه‌گاه دیگری برای "بود" نداریم. روی‌هم‌رفته، در عشق با سُهشناکی‌های خودینه^۴ سروکار داریم.^۵»

عشق جایگزینی برای "نیستی هم‌آمیزی جنسی"

گرچه a و φ- از راه "وانمودها" می‌توانند برانگیزنده‌ی میل جنسی و عشق باشند، ولی هرگز دو "یک" (Un, One)، دو زیرنهاد^۶، نمی‌توانند "یکانه" (L'Un, The One) شوند. a و φ- هم‌زمان مایه‌ی پیوستگی و گسستگی میان دو "یک" اند. در پس پوشش پنداری a و φ-، مغاکی نهفته است که با هیچ‌چیز پر نمی‌شود و هرآنچه در جایگاه آن انگاشته شود، دلهره‌برانگیز است. از این‌روست که پوشش را دوست داریم، وانمود را؛ «نمایش تا آخرین دم هم‌خواهی» را، آنچه مرد را برای جنس دیگر مرد می‌سازد و زن را زن، زن‌وانمودی و مردوانمودی را. لکان می‌گوید که

1. Fr. : parole. En.: speech. D.: Rede. Pers.: سخن

2. Mediation

۳. Révélation در زبان فرانسوی در معنای سروش نیز بکار می‌رود.

۴. لکان می‌گوید نقش میانجی‌گرانه‌ی سخن، پُرگاه کارکرد دیگر آن را که آشکارنده‌ی «بود» است، پنهان می‌کند. و ادامه می‌دهد: همی کوشش فروید در راستای آشکارسازی است؛ آشکارسازی «بود» همان چیزی است که در آروین روان‌کاوی جستجو می‌کنیم. از دیدگاه لکان، سخن در روند روان‌کاوی از راه آشکارسازی به «بود» هستی می‌بخشد.

Lacan J., (1953-54), *Le séminaire Livre I, Les écrits techniques de Freud*, Paris, Seuil poche, pp. 80-81.

5. Lacan J., *Le Séminaire, Livre I, séance du 7 juillet 1954*.

لکان در همین درسگفتار به این نکته اشاره می‌کند که بی‌زاری نیز مانند عشق به "بود" دیگری کار دارد. از همین‌رو بی‌زاری با ازمیان‌رفتن دشمن پایان نمی‌گیرد. اگر عشق در پی بالندگی "بود" دیگری است، بی‌زاری خواری او را می‌خواهد: راه‌گم‌کردگی‌اش را، لغزش او، دیوانگی‌اش را، فروپاشی‌اش را، نیستی‌اش را. از این‌روست که بی‌زاری، مانند عشق، مرزی نمی‌شناسد.

در همین درسگفتار، لکان عشق، بی‌زاری و آگاهی‌گریزی (ignorance) را سه‌گانه‌ای می‌داند که با "بود" سروکار دارند. بیست سال پس از آن، در درسگفتار بیستم نیز این سه‌گانه را «پتایش بود» (passions de l'être) می‌نامد. او عشق را با ترابرد هایسته (positive)، بی‌زاری را با ترابرد نایسته (negative) و آگاهی‌گریزی را با گونه‌ای از ترابرد در پیوند می‌داند که فروید «واکنش درمانی نایسته» می‌نامید؛ گونه‌ای از واکنش درمانی که در آن درمانجو با اینکه هم‌فرخوانی آزاد را پی می‌گیرد، ولی به‌راستی دگرگونی‌ای در رفتار او نمی‌بینیم..

Lacan J., (1953-54), *Le séminaire Livre I, Les écrits techniques de Freud*, Paris, Seuil poche, pp. 420-21.

6. Fr. : sensibilité personnelle. En. : personal sensibility. D. : persönliche Sensibilität. Pers. : سُهشناکی خودینه

7. Lacan J. (1973), « Excursus », conférence à Milan, 4 février, repris in *Lacan en Italie 1953-1978*, Milan, La Salamandra, 1978, pp. 78-97.

8. Fr. : sujet. En.: subject. D.: Subjekt. Pers.: زیرنهاد

«بود» جنساد^۱ ندارد^۲.

عشق نیز، همچون "وانمود"، جایگزینی برای "نیستی هم‌آمیزی جنسی" است. از این رو گونه‌ای ایستادگی در برابر ناشایند است. ولی عشق می‌تواند در نوشتن، آنچه را که پنهان می‌کند (α) به سخن درآورد. عشق را نمی‌شود گفت، ولی می‌توان نوشت. در نامه‌های عاشقانه، حتی نوشته‌های فلسفی، ایزدشناسیک، ادبی ... این "نیستی هم‌آمیزی جنسی" است که نوشته می‌شود.

این اندیشه که عشق و رای بر نهاد را می‌جوید، لکان را به‌سوی بررسی دو گونه از عشق در تاریخ می‌راند: عشق درباری و عشق عرفانی^۳.

همان‌گونه که دیدیم، عشق درباری آیینی بود که برای والایش میل جنسی به کار گرفته می‌شد و آنچه را که به‌راستی دست‌یافتنی نیست، دست‌نیافتنی می‌نمایاند. در این زمینه لکان می‌گوید: «عشق درباری چیست؟ عشق درباری روش بسیار زیرکانه‌ای است برای پوشش‌گذاری بر "نیستی هم‌آمیزی جنسی": وانمود کردن اینکه این ماییم که از آن می‌پرهیزیم»^۴.

عشق عرفانی را لکان در درسگفتارهای هفتم و بیستم بررسی می‌کند.^۵ عشق عرفانی، که پُرگاه عشق پاک نیز نامیده می‌شود، گونه‌ای از عشق است که بازنمایی آن را در ادب‌ساز فرهنگ‌های گوناگون می‌یابیم. ژاک لُبرن (Jacques Lebrun)، که پژوهشی در باره‌ی پیشینه‌ی عشق عرفانی در فرهنگ اروپایی انجام داده است، می‌نویسد که در سال ۱۶۹۹ کلیسای کاتولیک به‌یکباره به هرگونه گفت‌وگویی در این زمینه پایان داد، زیرا چنین نگرشی به عشق سراسر بنای ایزدشناسی و مینوی کاتولیک را به خطر می‌انداخت. عشق پاک چون عشقی دست‌نیافتنی و نامشروط ستوده می‌شد: عشقی بی‌پاداش که به‌رمندی را در فداکردن هرگونه بهره‌بری می‌جست؛ عشقی که به نابودی عاشق، نابودی عشق و حتی نابودی خدا می‌انجامید. در عشق خدایی - گونه‌ای از عشق پاک - با خدایی سروکار داشتیم که هرکه را بیشتر ارج نهد، بیشتر می‌آزارد و حتی می‌تواند به‌جای خوشی‌های بهشت، دوزخ را به او پاداش دهد. لُبرن بر این باور است که آنچه در پهنه‌ی ایزدشناسی واپس‌رانده شده، در گستره‌ی ادب‌ساز - برای نمونه با سَشر مَرُش (Sacher-Masoch) - و فلسفه - برای نمونه با شوپنهاور و کانت - و سپس با اندیشه‌ی «کمبود برنهاد» و «کمبود در برنهاد» در روانکاوی نزد فروید و به‌ویژه لکان باز می‌گردد.^۶

همان‌گونه که ژان‌پل ریکور (Jean-Paul Ricoeur) می‌نویسد، چپستایی عشق پاک بی‌گمان به پرسمان "بدی" پیوسته است. چگونه می‌توان سنگدلی و بیزاری را به خدا نسبت داد؟ چگونه می‌توان هستی خدایی را انگاشت که از رنج آفریده‌ی خود بهره می‌برد؟ چگونه می‌توان فرودمروی‌های شماری از عارفان را دریافت؟ چه پیوندی میان چنین بینشی و آزارکامی^۷ است؟^۸

رخدادِ عشق

پس از پیش‌نهادن «دیساره‌های جنسینش»^۹ از سوی لکان، میل جنسی و عشق در پیوستگی با جایگاه زنانه و مردانه بازخوانی می‌شوند.

عاشق همیشه از جایگاهی زنانه برنهاد عشق را دوست می‌دارد. در اینجا نیز با یکی دیگر از سویه‌های خنده‌دار

1. Fr. : sexualité. En.: sexuality. D.: Sexualität. Pers.: جنساد

2. Lacan J., (1972-73), *Le séminaire Livre XX, Encore*, Paris, Seuil, p. 115.

3. Fr. : mystique. En.: mystical. D.: mystisch. Pers.: عرفانی، رازورزانه

4. Lacan J., (1972-73), *Le séminaire Livre XX, Encore*, Paris, Seuil, p. 65.

۵. درسگفتار هفتم: «بهرکدارشناسی در روانکاوی» و درسگفتار بیستم: «بازهم»:

Lacan J., (1959-60), *Le séminaire Livre VII, L'Ethique de la psychanalyse*, Paris, Seuil. & Lacan J., (1972-73), *Le séminaire Livre XX, Encore*, Paris, Seuil.

6. Le Brun Jacques, *Le Pur Amour. De Platon à Lacan*, Paris, Seuil, 2002. & Ricoeur Jean-Paul, « Lacan, l'amour », *Psychanalyse*, 2007/3 n° 10, p. 5-32.

7. Fr. : masochisme. En.: masochism. D.: Masochismus. Pers.: آزارکامی

8. Ricoeur Jean-Paul, « Lacan, l'amour », *Psychanalyse*, 2007/3 n° 10, p. 5-32.

9. Fr. : formules de sexuation. En. : formulas of sexuation. D. : Formeln der Sexuierung. Pers. : دیساره‌های جنسینش

عشق سروکار داریم. در این زمینه لکان می‌گوید: «آنچه در هم‌آمیزی جنسی شایانِ نگرش است، سوییهِ خنده‌دارِ آن است: آنگاه که مردی زن می‌شود. در این هنگام است که [عاشقانه] دوست می‌دارد؛ یعنی در جست‌وجویِ برنهادِ عشق است. به‌وارونه، در جایگاهِ یک مرد است که کششِ جنسی دارد؛ یعنی در جست‌وجویِ بهره‌بریِ جنسی است»^۱. چراکه زنان – لکان می‌گوید – «نه-همه»^۲ اند؛ اشاره به این نکته است که زنان به‌همگی در گفتمانِ نره‌این جای نمی‌گیرند. به‌دیگرسخن، در جایگاهِ زنانه می‌توان به ناخودآگاه دست‌رسیِ بیشتری داشت، و عشقِ زبانِ ناخودآگاه است، رخدایِ ناخودآگاه است. ولی میلِ جنسی در درونِ گفتمانِ نره‌این برانگیخته می‌شود و پاسخ می‌گیرد. در رخدایِ عشق با برگشتِ "دانشِ ناخودآگاه" رویارویم: «دانشی که هست‌ومندِ سخنگو را سامان می‌بخشد، با عشق پیوستگیِ تنگاتنگی دارد. عشق از دانشِ ناخودآگاه خوراک برمی‌گیرد»^۳.

از این‌رو پذیرشِ رخدایِ عشق با آنچه لکان آن را «بهم‌نشیِ پُژمانین»^۴ می‌نامد بی‌پیوند نیست: فراتر رفتن از مِه‌ارِ خشنودی^۵ و رویارویی با آنچه مایه‌ی دگرگونی و والایشِ روان است. شاید زیباییِ اندوه‌بارِ عشق نیز در همین نکته نهفته است: پذیرشِ رویارویی با ناشایند.

معصومه حنیفه زاده

۱ اسفند ۱۳۹۲

1. Lacan J. (1977-78), *Le séminaire Livre XXV, Le moment de conclure*, 15/11/1977.

2. Fr. : pas-tout. En. : not-all. D. : Nicht-alles. Pers. : نه‌همه

3. Lacan J., (172-73), *Le séminaire Livre XX, Encore*, Paris, Seuil, p. 131.

4. Fr.: L'Ethique du tragique. En.: The Ethics of Tragedy

5. Fr. : principe de plaisir. En.: principle of pleasure. D.: Lustprinzip. Pers.: مِه‌ارِ خشنودی

- Cantonnet Laurent, « Amour et désir », Exposé au Groupe Régional de Psychanalyse, Marseille, juin 2009.
- Freud S., (1910), « A Special Type Of Choice Of Object Made By Men ».
- Freud S., (1912), « On The Universal Tendency To Debasement In The Sphere Of Love ».
- Freud S., (1914), « On Narcissism: An Introduction ».
- Freud S., (1918), «The Taboo Of Virginity ».
- Hult David, (1996) « *Gaston Paris and the invention of courtly love* », in R. Howard Bloch et Stephen G. Nichols (éd.), *Medievalism and the Modernist Temper*, Baltimore.
- Lacan J., (1953-54), *Le séminaire Livre I, Les écrits techniques de Freud*, Paris, Seuil.
- Lacan J. (1957-58), *Le séminaire Livre V, Les formations de l'inconscient*, Paris, Seuil.
- Lacan J. (1959-60), *Le séminaire Livre VII, L'éthique de la psychanalyse*, Paris, Seuil.
- Lacan J. (1960-61), *Le séminaire Livre VIII, Le transfert*, Paris, Seuil.
- Lacan J. (1961-62), *Le séminaire Livre IX, L'identification*, Paris, Seuil.
- Lacan J. (1962-63), *Le séminaire Livre X, L'angoisse*, Paris, Seuil.
- Lacan J., (1964-65), *Le séminaire Livre XII, Les problèmes cruciaux pour la psychanalyse*, 17/3/1965.
- Lacan J., (1972-73), *Le séminaire Livre XX, Encore*, Paris, Seuil.
- Lacan J. (1977-78), *Le séminaire Livre XXV, Le moment de conclure*.
- Le Brun Jacques, *Le Pur Amour. De Platon à Lacan*, Paris, Seuil, 2002.
- Ricoeur Jean-Paul, « Lacan, l'amour », *Psychanalyse*, 2007/3 n° 10.
- Verdon Laure, *Le Moyen Âge*, Paris, Le Cavalier Bleu éditions, 2003, coll. Idées reçues.

Ego ideal (n.)	Idéal du moi	Ich-Ideal	آرمان من
masochism (n.)	masochisme	Masochismus	آزارکامی
primal repression (n.)	Urverdrängung	Urverdrängung	آهی واپس رانی
fantasy, phantasy (n.)	fantasme	Phantasie	انگارش
(adj.) absolute	absolu	absolut	اوست
fixation (n.)	fixation	Fixierung	برجایش
object α ; object cause of desire (n.)	objet α ; objet cause du désir	Objekt α ; Objektursache des Begehrens	برنهاد برانگیزنده‌ی آرزومندی
jouissance (n.)	jouissance	Jouissance	بهره‌بری
enjoyment of the Other (n.)	jouissance de l'Autre	Genuß des Anderen	بهره‌بری مه‌ادیگری
being (n.)	être	Sein	بود
anxiety (n.)	anxiété	Ängstlichkeit	بی‌تابی
paradoxical (adj.)	paradoxal	paradox	پادوارین
English	Français	Deutsch	پارسی
partial (adj.)	partial	partial	پارین
passionate (adj.)	passionné	leidenschaftlich	پتایشی
signifier (n.)	signifiant	Signifikant	پرانمایه
signify (v.)	signifier	signifizieren	پرانمودن
signified (n.)	signifié	Signifikat	پرانموده
fetish (n.)	fétiche	Fetisch	پرسته
taboo (n.)	tabou	Tabu	پرهیزه
tragedy (n.)	tragédie	Tragödie	پژمان‌نامه، پژمان‌نمایش
paternal function (n.)	fonction paternelle	Vaterfunktion	پیگر پدری
transference (n.)	transfert	Übertragung	ترابرد
eroticism (n.)	érotisme	Erotik	تتکامی
sexuality (n.)	sexualité	Sexualität	جنساد
pleasure (n.)	plaisir	Lust	خشنودی
incest (n.)	inceste	Inzest	خویشین‌آمیزی
metonymic (adj.)	métonymique	metonymisch	دگرنامیک

falling in love (n.)	état amoureux	Verliebtheit	دل‌باختگی
anguish (n.)	angoisse	Angst	دلهره
formula(n.)	formule	Formel	دیسارہ
formulas of sexuation	formules de sexuation	Formeln der Sexuierung	دیسارہ‌های جنسینش
truth (n.)	vérité	Wahrheit	راستینه
trauma (n.)	trauma, traumatisme	Trauma	روان‌زخم، افکاره
genital (adj.)	génital	genital	زای‌اندامی
subject (n.)	sujet	Subjekt	زیرنهاد
gender (n.)	genre (n.)	Gender	ژانه
gender (adj.)	genre	genderisch	ژانیک
speech (n.)	parole	Rede	سخن
splitting (n.)	clivage	Spaltung	شکاف
comedy (n.)	comédie	Komödie	شوخ‌نامه، شوخ‌نمایش
mystical (adj.)	mystique	mystisch	عرفانی، رازورزانه
love (n.)	amour	Liebe	عشق
courtly love (n.)	amour courtois	höfische Liebe	عشقِ درباری
complete, perfect (adj.)	complet, parfait	vollkommen, perfekt	فرزام
complementary (adj.)	complémentaire	komplementär	فرزامنده
libidinal (adj.)	libidinal	libidinal	کامرانه‌این
act (n.)	acte	Akt	کرد
anaclitic (adj.)	anaclitique	ananklitisch	کژآونگین
desire (n.)	désir	Begierde	کششِ جنسی (میل)؛ آرزو؛ آرزومندی
lack-of-being (n.)	manque-à-être	Mangel-am-Sein	کم‌ازبود
metaphor (n.)	métaphore	Metapher	مانندنامی
paternal metaphor (n.)	métaphore paternelle	väterliche Metapher	مانندنامیِ پدری
Ideal Ego (n.)	moi idéal	Ideal-Ich	منِ آرمانی
ego-image (n.)	image du moi	Ego-Image	من‌انگاره
principle of pleasure (n.)	principe de plaisir	Lustprinzip	مبدأِ خشنودی
Other (the ~ (n.)	l'Autre	der Andere	مُهادیگری
hainamoration (n.)	hainamoration	Hainamoration	مهرآکین

impossible (adj.)	impossible	unmöglich	ناشایند
negative (adj.)	négatif	negativ	نایسته
phallus (n.)	phallus	Phallus	نره
inexistence (n.)	inexistence	Inexistenz	نیستی
Real (the ~ (n.)	le Réel	das Reale	هستا
existence (n.)	existence	Existenz	هستی
situation (n.)	situation	Situation	هشتار
relation (n.)	relation	Beziehung	هماوندی
seeming (n.)	semblant	Schein	وانمود